

سیمای مشروطه خواهی تجدد ستیز در آفتاب و زمین

• محمدرضا ابوبنی مهربزی

باورها و آمال حاکم بر جزئی از جریان مشروطه خواهی ایران را به نمایش می گذارد، حائز اهمیت است. به ویژه آن که جنس آن را متفاوت با روال بسیاری از نویسندگان عصر مشروطه می یابیم که تجدد و توجه به علوم و معارف نوین غرب را مد نظر داشتند و گوئی مؤلف آفتاب و زمین رویه ای دیگر در مخالفت با معرفت علمی جدید غرب در پیش گرفته است.

هرچند قریب به یکصد سال از انتشار این اثر به شیوهی چاپ سنگی در اصفهان می گذرد؛ لیکن تاکنون توجهی که درخور و شایسته ای آن اثر باشد، بدان مبذول نشده است. نخستین بار دوست فرزانه ام دکتر وحید ذوالفقاری مرا از این رساله و تعلق آن به عصر انقلاب مشروطیت ایران آگاه ساخت. چندی بعد، باز در معیت ایشان اتفاقاً نسخه ای دیگر از آن در میان بیغوله ای در شهر یزد به دستم افتاد و من نیز متعاقباً آن را به سازمان اسناد و کتابخانه ای ملی یزد اهدا کردم.

متأسفانه از احوال مصنف کتاب، میرزا عباس صراف یزدی، اطلاع روشنی در دست نیست. همین قدر می دانیم که وی در صف مشروطه خواهان قرار داشته است و آن چنان که از مقدمه ی کتابش برمی آید، آن را هشت سال پس از صدور مشروطیت ایران تصنیف کرده است. با این حساب، تألیف این رساله باید در سال ۱۳۳۲ هجری قمری صورت پذیرفته باشد. بنابراین اثر مذکور نه تنها ناظر بر رشد اندیشه ها و باورهایی در میان نخبگان ایرانی است که جامعه ی ایران را مستعد بروز انقلاب مشروطه کرد؛ بلکه آن چنان که از محتوای کتاب برمی آید، در بردارنده ی برخی افکار مترتب بر حوادث و پیامدهای پس از استقرار مشروطیت در ایران نیز هست.

به درستی معلوم نیست چرا مصنف چنین اثری تا این اندازه ناشناخته مانده است؛ اما می توان حدس زد که مؤلف همان میرزا عباس صراف بمی است که در انتخابات مجلس سوم، همراه با **میرزا سید محمد رضوی مشهور به وکیل التولیه و حاج میرزا محمد قزوینی** به عنوان نماینده ی مردم یزد انتخاب شد؛ لیکن به دلیل عدم حضور به موقع در مجلس، سمت نمایندگی اش منعقد نشد. در صورت صحت این انطباق، تاریخ تألیف و انتشار این کتاب در سال ۱۳۳۲ هجری قمری با تاریخ گزینش وی در مجلس سوم توسط مردم یزد تقریباً هم زمان بوده است.

با این وجود، تاکنون در قالب آثار و تحقیقاتی که پیرامون تاریخ مشروطیت در یزد صورت گرفته، هیچ اسمی از کتاب آفتاب و زمین میرزا عباس صراف برده نشده است. و این خود می تواند مؤید ابهاماتی باشد که بر احوال میرزا عباس صراف یکی از رجال

■ آفتاب و زمین

■ میرزا عباس صراف یزدی

■ چاپ سنگی، ۱۳۲۴ هجری قمری

هرساله با فرارسیدن چهاردهم مرداد ماه، سالروز انقلاب مشروطه ی ایران، افکار و اذهان به این واقعه ی بزرگ و تأثیرگذار در روند تاریخ معاصر ایران معطوف می شود. حادثه ی شگرفی که به سبب پدیداری اندیشه و نظام جدید در حیات سیاسی ایران و ایجاد مفاهیم نوینی در حقوق و تکالیف متقابل میان حکومت و مردم، فصل تازه ای در تاریخ ایران زمین گشود و راه را برای پذیرش تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در بستر جامعه ی ایران فراهم ساخت.

پرواضح است که اهمیت واقعه ی مزبور توجه بسیاری از مورخان و محققان حوزه ی تاریخ معاصر ایران را به خود جلب کرده است و به دنبال آن آثار تحقیقی بی شماری در قالب کتاب و مقاله پیرامون این موضوع تدوین شده اند و بخش قابل ملاحظه ای از رسائل و کتبی که توسط رجال عهد مشروطه در تاریخ نگاری یا اندیشه نگاری مشروطه به رشته تحریر درآمده اند، تاکنون تصحیح و منتشر شده اند.

در این میان، کتب و رسائل اندیشه نگاری که عمدتاً پیش از واقعه ی مشروطه توسط ایرانیان مقیم خارج از مملکت چون: **سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ**، **نگاشته ی حاجی زین العابدین مراغه ای** و نیز **مسالک المحسنین و سفینه ی طالبی** یا **کتاب احمد از حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف تبریزی** به نگارش درآمده اند، از اهمیت ویژه ای برخوردارند. زیرا به رغم آن که این آثار ماهیتی خیالی و داستان گونه داشتند؛ لیکن توانستند در جهت تنویر افکار و بیداری ایرانیان و اشراف ایشان بر ابعاد گسترده ی بی خبری خویش از تحولات علمی، فنی، اجتماعی و حقوقی دنیای جدید و گوشزد نمودن اوضاع نابسامان و آشفته ی مملکت نقش مهمی را ایفا کنند و راه را برای آگاهی مردم از حقوق خویش و ابراز مطالباتشان از حکومت و سرانجام برقراری بساط مشروطه در ایران هموار سازند.

از جمله رسائلی که در قالب فضای مشروطه خواهی در ایران تصنیف و منتشر شده اند، رساله ی «**آفتاب و زمین**» نگاشته ی **میرزا عباس یزدی**، مشهور به **صراف** است. اثر مزبور هرچند در سال های پس از استقرار مشروطیت در ایران و در روزگار سلطنت احمدشاه قاجار نوشته شده است؛ اما از حیث آن که اجزائی از

رساله‌ی «آفتاب و زمین» هرچند در سال‌های پس از استقرار مشروطیت در ایران و در روزگار سلطنت احمدشاه قاجار نوشته شده است؛ اما از حیث آن که اجزائی از باورها و آمال حاکم بر جزئی از جریان مشروطه‌خواهی ایران را به نمایش می‌گذارد، حائز اهمیت است

مشروطه‌ی یزد سایه افکنده است.

لیکن خبر دیگری که از او به دست آمد، مربوط به کتابت نسخه-ای از ظفرنامه‌ی شرف‌الدین علی یزدی است که توسط وی به خط نستعلیق برای سردار فاتح حاکم یزد استنساخ شده است. این نسخه متعلق به کتابخانه‌ی حافظ فرمانفرمائیان در تهران است و حاوی ۸۹۱ صفحه در جلد زر کوب مقوایی است.^۱ با توجه به آن که سردار فاتح در خلال سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ هجری قمری حاکم یزد بوده، می‌توان حدس زد که میرزا عباس کار استنساخ این نسخه را در همین تاریخ به انجام رسانده است و این خود البته گویای وجود روابط خاص میان وی با حکومت وقت یزد می‌تواند بود.

رساله‌ی آفتاب و زمین با خطبه‌ای توحیدیه آغاز می‌شود و سپس مؤلف خود را (میرزا عباس یزدی ابن مرحوم میرزا علی-اکبر شهیر به صراف) معرفی می‌کند. بعد از آن، به بیان انگیزه و دلائل نگارش این رساله می‌پردازد و در ضمن این مقدمه، به نکاتی شاخص در عوامل برپایی نظام مشروطه در ایران اشاره می‌کند و در آن به نکاتی چون استبداد و ستم دولت قاجار و عمال آن که به باور مؤلف عامل اصلی انحطاط ایران نسبت به ادوار شکوهمند سابق بر دوره‌ی قاجار بوده است، می‌پردازد. وی هم‌چنین رخنه و نفوذ بیگانگان و تزویرهای آنان را یادآور می‌شود و نیز معتقد است که بیگانگان در راه تأمین مطامع خویش در ایران، دولت قاجار را به ابزار و عاملی در دست خویش تبدیل کرده‌اند.

وی در نشان دادن تزویرهای بیگانگان جهت تحمیق ایرانیان و سیطره بر ایشان، تا بدان جا می‌رود که مدعی است بیگانگان گاهی پیشرفت‌های علمی و فنی خویش و دخل و تصرفشان در طبیعت را چون اختراع گرامافون در ردیف اعجاز و از قبیل مافوق-الطبیعه القا کرده‌اند و برخی ایرانیان هم این دیدگاه را پذیرفته‌اند؛ چنان که هر چه آن‌ها گویند آن را حجت می‌شمرند و تنها دلیشان در پذیرش، همان صدور آن‌ها از جانب غربیان است.

میرزا عباس یزدی در این مقدمه به ذکر ماجرای می‌پردازد که منجر به ترغیب وی برای تألیف آفتاب و زمین می‌شود. مبنی بر آن که با جمعی از دوستان مشروطه‌خواهش مجلس انسی داشتند و در آن مجلس صحبت از ثابت بودن خورشید و حرکت زمین به میان می‌آید. دوستانش به اتفاق قائل به سکون خورشید و حرکت

زمین بودند و به قول میرزا عباس یزدی تنها دلیل ایشان این بود که فرنگیان که مدار علم و تمدند، این گونه می‌گویند. لیکن او این را بر نمی‌تابد و به عکس دوستانش قائل به سکون زمین و گردش خورشید بوده و بر این رأی پای می‌فشرد تا بدان جا که حتی دو رساله‌ای که دوستانش در تأیید رأی خویش بدو پیشکش می‌کنند نیز باعث تغییر باور وی نمی‌شود. سرانجام وی برای اثبات نظر خویش و بطلان دیدگاه دوستان به تألیف رساله‌ی حاضر، موسوم به آفتاب و زمین راغب می‌شود. اما آن‌چنان که فحوای رساله نشان می‌دهد، این موضوع بهانه و دستاویزی است تا او در لابه‌لای توصیف مسائل طبیعی که به دادخواست علمی و اجتماعی می‌نماید، به تشریح نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی ایران و آن-چه که ضرورت برقراری نظام مشروطه در ایران و پایان دادن به استبداد و ستم قاجار و تزویرهای سیاسی بیگانگان را اجتناب‌ناپذیر کرده است، بپردازد. در این جا با توجه به اهمیت مقدمه‌ی کتاب که خود حاوی نکات سودمند از حیث انعکاس اندیشه و باورهای صاحب رساله است و می‌تواند بیانگر افکار طیفی از مشروطه‌خواهان نیز باشد، بی‌گفتگو به نقل عین آن مقدمه می‌پردازیم:

«... و بعد چون این بنده (میرزا عباس یزدی ابن مرحوم میرزا علی‌اکبر شهیر به صراف)^۲ را از اوائل شباب پیش آمده‌ایی بوده که سوء سیاست و ستم‌پیشگی کارکنان این مملکت را دیده و دانسته بودم پیوسته در این اندیشه بودم که چگونه می‌توان این رسم ستم‌کاری را از میان برداشت و از چنگال این گرگان خون‌آشام رهایی یافت و کی می‌شود که این شب‌های تیره سرآید و دوباره روز خوشی و فیروزی این مرز و بوم برآید و فر و جلال و پادشاهی و استقلال دوره‌های پیشین را که از کف داده به دست آرند.

شب و روز در این فکر بودم و گفت‌وگویی غیر از این نداشتم، تا آن که در سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری، مظفرالدین شاه قاجار به کوشش جمعی این مملکت را مشروطه نامید و فرمان انتخاب داد. من از آن زمان تا به حال، که هشت سال می‌گذرد تمام این مدت از عمر خودم را صرف وصول به این مقصود نموده و آن‌چه در این زحمات و تجربیات فهمیده و دریافته‌ام، همین مطلب است [ص ۵]^۳ که می‌خواهم در این اوراق نوشته پیشنهاد خاطر برداران و هموطنان و عموم ارباب ادراک و انصاف نمایم تا سبب



تا آن که به واسطه همان مشروطیت فی الجمله زبان‌ها و قلم‌ها آزاد گشته گفتند و نوشتند و مفسد و مضار این حکومت کیف پیشانی را حالی کرده پرده از روی اعمالشان برداشتند و چون حجاب برداشته شد همه دیدند که در پس این پرده هیچ نبوده مگر آن که تمام موجبات خسارت و فلاکت و ذلت و اسارت در این خیانت‌سرا آماده و مهیا [ص ۷] می ساخته‌اند.

و معلوم شد که آن چه بیش از همه چیز به این ملک و ملت زبان وارد آورده، همانا فساد عقاید و افکار و سوء اخلاق و اعمال این سلسله و درباریان و مقربان درگاهشان بوده (به استثنای کسانی که از تبعیت و تشابه آن‌ها سرباز زده و تا یک درجه که مقدرشان بود، ممانعت و ملامت هم کرده و به همین واسطه که هم‌رنگ جماعت نمی‌شدند، اعم از قاجار و غیره از آبرو افتاده سر و جان و دارایی خود را فدای غیرت و مردانگی خود می‌نمودند و تدریجا هر نهالی که از خاک ایران معنوی سر زد، از تیشه جور و ستم از ریشه برآمد).^۷

که از دناقت و پستی و خیانت و شهوت‌پرستی و طمع‌کاری و رشوت و خواری ایشان طرق عدیده و ابواب متعدده بر روی دشمنان که سال‌ها منتظر فرصت بودند، باز گردیده از همه راه وارد گشتند و از هر دری داخل موقع را مناسب و زمان را مساعد دیده به وسیله تعارف و رشوه و به واسطه تهدید و ترغیب در اندک زمانی سموم عداوت‌های چندین ساله را که محض انتقام-جویی و کینه‌کشی در کالدهای نرم و خوش‌نمای خود تعبیه و مخفی کرده بودند در اعماق [ص ۸] عروق و شرائین این سلسله

سعادت و جلال سابق و علت فلاکت و زوال حالیه معلوم شده تغییری در خودمان داده آن نعمت‌های الهی را که داشته‌ایم، دوباره دارا گردیم که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتوبوا ما بانفسهم».

آن‌چه از تواریخ و آثار معلوم است این مملکت که اسمش ایران است تا قبل از سلطنت قاجاریه، هر چه دیگران داشته‌اند او نیز داشته و هروقت او را با یکی از ممالک می‌سنجیده‌اند، هم‌تراز بوده و اگر هم در بعضی اوقات و دوره‌های انحطاط و تبدیل سلسله‌های سلطنت‌ها چند سالی دچار^۸ ضعف و گرفتار دشمن شده باشد، باز پس از چندی به همت و کفایت و کوشش و مجاهدت مردان تاریخی و حسیات مردمان آن زمان، قوت و شوکت اولیهی خود را دارا گشته، نام بلند خویش را در عالم نگه‌داشته است؛ زیرا که سرمایه‌ی حقیقی را یک‌باره از دست نمی‌داد.

اما در زمان سلطه‌ی این سلاطین^۹ همان‌طور که [ص ۶] روز به روز از قوای مادی آن کاهیده شد، از قوای معنوی نیز کاسته گردیده تا به حالت امروزی افتاده و همین قدر که در این مدت امنیت داخله حاصل بوده و اسمی از پادشاه و دربار و وزیر و سپه سالار و سوار و سرباز برده می‌شده، اهالی این مملکت جز عده‌ی کمی ملتفت و در فکر این خرابی‌ها و عواقب وخیمه‌ی آن نبوده؛ بلکه به جهات عدیده‌ای که کلاً ناشی از بی‌فکری بوده به شاه و شاهزادگان و امراء و مقتدرینی که علت بدبختی و بربادی عزت و سعادتشان بودند، دعا و ثنا هم می‌کردند و دوام دولت قاهره‌شان را (یا سلطنت جائره)^{۱۰} از خداوند می‌خواستند.

^۸ داخل کرده و از آن‌ها به تمام طبقات و صنوف مستعده سرایت داده تا یک درجه به مقصود خویش نایل گشتند.

و چون در تواریخ دیده و از پیشینیان خود شنیده بودند که ایران یک مملکتی است که اهالی آن دارای عقاید و معنویاتی هستند که اگرچه تمام قوای مادی آن هم از میان برود و از غفلت و غرور گاه به گاه نهایت ضعف و ناتوانی حاصل کند، باز به واسطه‌ی همان عقاید و معنویات به محض آن که یک نفر دل-آگاه و خیرخواه قد مردانگی برافرازد و دامن همت را برای اعاده‌ی سعادت و استقلال و شوکت و اجلال آن بر کمر زند و خورشیدآسا از مشرق استعداد این خاک تابناک طلوع نماید، فوراً و بلادرنگ اهالی مملکت هم که در تیرگی شب‌های غفلت و تن‌آسائی به خواب رفته بودند، از تابش آن آفتاب بافر و ناب بیدار گشته و سر از پای نشناخته پروانه‌وار بر گرد شمع وجود آن بزرگوار مرد جمع گشته پریشانی‌ها را فراهم و آنچه از دست داده، به چنگ آرند (رجوع شود به تاریخ مشعشع ایران)^۹ و این عقیده و معنی را از این دو شعر درخشنده‌ی مهر سپهر غیرت و مردانگی و [ص ۹] فرزند بی‌مانند ایران فردوسی طوسی، که رحمت بر آن تربت پاک باد، به خوبی می‌توان دریافت:

چنین گفت دانا که مردن به نام

به از زنده و دشمن شادکام



تن مرده و گریه‌ی دوستان

به از زنده و طعنه‌ی دشمنان

و نیز تمام شعرا و ادبا و حکما و علمای ایرانی که ما می‌توانیم آن‌ها را فرزند ایران گفت، همین معانی را در اشعار و کلمات خود اشعار و اظهار داشته‌اند. لهذا در این زمان خیانت توأمان یعنی دوره‌ی سلطنت عاری از معنویت قاجاریان شروع کردند به تباه ساختن عقاید و اخلاق و برپادی حقایق و معنویات این مملکت و می‌دانستند که برای وصول به این مقصود و دستبرد بر این گنج مکنون ناگزیرند از هم‌دستی با دستیاری که پاسبانی این گنج بر عهده‌ی او باشد و کلید این گنجینه در دست او.

چون دست خیانت و ستمکاری ایشان را بر جان و مال و نوامیس و اسرار این مملکت دراز دیدند و امتحانات کرده میزان کار را به دست آورده گرگ را از شبان بشناختند کف شادمانی [ص ۱۰] به هم زده پای کوبان به دربار خیانت‌مدار شتافتند، طرح دوستی افکندند و نرد دشمنی باختند. ساز مساعدت زدند و آهنگ معاندت نواختند. عهد اتحاد بستند و بازوی انتقام گشادند هر روز بازی تازه درآوردند. و شاه و وزیر و امرا و رجال را چون اطفال خردسال^{۱۰} سرگرم شعبده و تیاتر ساخته آن‌چه داشتند گرفتند و هرچه خواستند کردند. زهر را به شکل تریاق نمودند و سحر را به صورت معجز گمراهی و فریب را علم و حکمت جلوه دادند و زندقه و ضلالت را دین و هدایت.

و چون حصول این همه‌ی نتایج هستی برپادده بسته به تحصیل یک مقدمه بود، تمام سعی خود را در تمهید به کار برده گاهی اختراعات جدیدی خود را در ردیف اعجاز شمردند و گاهی اکتشافات خویش را از قبیل مافوق الطبیعه و تدریجاً تا یک درجه بدین مقصود نایل آمدند.

و آن مقدمه این بود که دیدند اولاً باید به توسط وسایط سابق - الذکر حواس و مشاعر و مدارک این مردم را از کار انداخته مختل سازند، تا مقتدر بر فهم [ص ۱۱] و درک هیچ محسوس و معلومی نباشد و چون چنین شوند البته گذشته از این که نمی‌توانند خیر و سعادت خود را ادراک کرده و از قبول مضرات امتناع نموده و درصد همسری و فکر سروری باشند و در تحصیل اسباب و لوازم آن کوشیده کامیاب و سرافراز گردند. هرچه را هم سابقین ایشان دانسته و در متون کتب و رسائل و در کتیبه‌ی عمارات و ابنیه و بر قالب خشت و سنگ نگاشته و در ضمن حکایات و قصص و در طی آداب و رسوم باقی گذاشته‌اند، همه را از دست داده بر آن‌ها به چشم انکار و سرزنش نگرند، بلکه بر اعمال و افعال و دین و آیینشان زبان طعن و ناسزا گشوده، دیده‌ی خویش را نادیده دانند و گفته‌ی بیگانه را دیده بدیهیات و محسوسات را تشکیک و تردید نمایند و شکوک و شبهات را ضروریات و مسلمیات شمارند. معقولات را موهوم گویند و موهومات را محسوس بینند بر آبا خود نفرین فرستند و به اعدام‌کنندگان خود درود، اسرار و نوامیس



رساله‌ی «آفتاب وزمین» ناظر بر رشد اندیشه‌ها و باورهای در میان نخبگان ایرانی است که جامعه‌ی ایران را مستعد بروز انقلاب مشروطه کرد و نیز در بردارنده‌ی برخی افکار مترتب بر حوادث و پیامدهای پس از استقرار مشروطیت در ایران نیز هست.

نفرشان ایرانی هستند یعنی وارث ایرانیانند و دارای همان عقاید و معنیات که می‌توان آن‌ها را به خود آورده حاضر میدان غیرت و مردانگی ساخت.

و تنها چیزی که لازم است و فاش دیده نمی‌شود، وجود اشخاصی است که باید مانند ستاره‌ی امید بدرخشند و دیده‌ی منتظران را از نو فروغ بخشند. راستگو باشند و درست کردار. از زندگی با ننگ عار نمایند و به کشته شدن در راه حق و شرافت، افتخار.

هیچ کس را جز خداوند بزرگ و توانا ندانند و خود را پیش دیگری ناتوان و کوچک. از زیادی عده‌ی خصم نیندیشند و از انبوهی لشکر دشمن نهراسند. تا جان دارند تن به بندگی ندهند و تا سر دارند دست از سروری [ص ۱۵] نکشند. افتادگان را دستگیری کنند و دل‌باخته‌گان را دل‌جویی. پشتیبان ستم‌دیدگان شوند و مددکار بیچارگان. دادگر باشند و آیین گستر. والله الحمد که در این زمان گاه‌گاهی از این اشخاص نمایشی دیده می‌شود و نوید دیدار می‌رسد و چنان امیدواریم که به زودی چشم‌های رمدرسیده را از پرتو این قبیل مردمان عظیم‌الشان روشنایی حاصل گردد تا به معاضدت و مشاورت یک‌دیگر بهتر از پیش‌تر از عهده‌ی کار برآیند و بنای حکومت و سیادت خود را بر اساسی گذارند که زودآورد تزلزل نیافته و پایدار و مستحکم ماند.

و اما چیزی که این ناچیز را به نگارش این اوراق واداشته این است که شیبی با چند نفر از آشنایان هم‌صحبت بودم و سخن از حرکت و سکون زمین در میان آمد. بعضی از آن‌ها می‌گفتند که زمین به دور خود می‌گردد و آفتاب در جای خویش ایستاده و چون این اعتقاد را از لوازم و شرایط مشروطه‌طلبی می‌دانستند و مرا هم مشروطه‌خواه، توقعشان از من این بود که به این اعتقاد اقرار نمایم [ص ۱۶] یا لاقول سکوت کرده به قصور فهم خود اعتراف ورزم. من می‌گفتم چیزی بر خلاف حس و بدون دلیل و برهان نمی‌توانم پذیرفت. آن‌ها می‌گفتند چون تو نمی‌توانی گرامافون و

خویش را به رایگان پیشکش بیگانگان نمایند و علل فلاکت و افسای خود را به گمان احسان قبول [ص ۱۲] نفایس و نقود مملکت را با ابخس اجناس تبدیل نمایند و آداب و اخلاق را با اردل صفات تغییر داده آن یک را تجارت نامند و این یک را نتیجه‌ی سیاحت. بر زی و لباس خود عار دارند و به نشان و شعار خصم افتخار. غیرت مذهبی را منافی انسانیت دانند و تعصب وطنی را مخالف نوع‌پرستی. جانبازی در راه ناموس را شیفتگی دانند و مدافعه از وطن را فریفتگی. بیباکی و عدم مرعوبیت از دشمن را دیوانگی نامند و قبول ذلت و بی‌شرفی را فرزانیگی. از زندگی بهیمی محبوب‌تری ندارند و از کشته شدن مبعوض‌تری. همه چیز را برای زندگانی و کامرانی می‌خواهند و همه چیزشان را برای زندگی و کامرانی می‌دهند. «لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اذان لایسمعون بها و لهم اعین لایبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل»

و لاریب چنین مردمی برای هرگونه اسارت و بندگی و ردالت و سفلیگی آماده است و از قبول هیچ‌گونه عار و ننگی سرباز نخواهد زد و پیوسته تمام فکرش حرف این می‌شود که چگونه در مقام تسلیم باشد تا موجب سخط قوم غالب نگردد و سرمایه‌ی فرهنگش بیش از این [ص ۱۳] نمی‌شود که نیرنگی به کار برده خود را شوخ و شنگ سازد تا بهتر مقبول و پسند مالک افتد و نهایت همتش مصروف آرایش و پیرایش و تزلف و تزیین و چاپلوسی و آستان-بوسی شده.

و هروقت یکی از افراد چنین ملتی در مقام تنبیه و ایقاظ برآید، او را مکروه داشته به نسبت‌های آشوب‌طلبی و فتنه‌جویی و بلندپروازی و دیوانگی منسوبش خواهند داشت و لکن^{۱۱} همیشه در این مواقع باید رجوعی به تاریخ کرده دید که آیا در دوره‌های سابق و ازمنه‌ی گذشته اشخاصی در میان ایشان پیدا شده‌اند که این خرابی‌ها را آباد نمایند و این بندگان را آزاد یا نه و در حال حاضر هم دقتی نموده ملاحظه کند که آیا تمام افراد این ملت فاسد‌العقیده و ضایع‌الاخلاقند یا هنوز هم بحمدالله تعالی این قبیل اشخاص معدودند و انگشت‌نما و آیا: عالمی گر پر شود از خار و خس

آتشی محوش کند در یک نفس یا خیر. وقتی که ما رجوع به تاریخ خودمان کرده یک نظری هم به هموطنان خویش می‌نماییم بی‌اندازه امیدوار می‌گردیم چرا که ایران بسی سختی‌ها کشیده و بدبختی‌ها دیده [ص ۱۴] و با این همه انقلابات، شش‌هزار سال نامی خودش را در عالم به بزرگی و بزرگواری نگه داشته است و چه بسیار مردمان بزرگ که در افق این مملکت طلوع کرده مانند ستاره‌های روشن نامشان در آسمان تاریخ ایران می‌درخشند.

و امروز هم چون نگاهی به شهرها و قصبات و مزارع و دهات و طوایف و ایلات بنماییم، می‌بینیم که هنوز از هر صد نفر نود و نه

میرزا عباس در لابه‌لای توصیف مسائل طبیعی

که به دادخواستی علمی و اجتماعی می‌نماید،

به تشریح نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی ایران

و آنچه که ضرورت برقراری نظام مشروطه در ایران و پایان دادن به استبداد

و ستم قاجار و تزویرهای سیاسی بیگانگان را اجتناب‌ناپذیر کرده است، می‌پردازد.

لذا از یک نفر از همان اشخاص خواهش کردم که اگر کتابی در این باب دارید بدهید ببینم. او هم دو کتاب آورد یکی طبیعی و یکی خطی. چون به دقت مطالعه کرده دیدم مطلقاً دلیل و برهانی ذکر نمی‌کنند و آنچه نوشته از قبیل رد و اثبات‌های ساختگی است. بعد از این بیشتر به فکر افتادم به طوری که خواب از من رفته شده بود و در این اثنا که فکر می‌کردم یقین کردم که زمین ساکن است و شمس متحرک و حاصل افکارم را نوشته به نام (افتاب و زمین)^{۱۱} نامیدم چون که مثل افتاب روشن است و مانند زمین متقن.

و اگر آنچه نوشته‌م در نزد ارباب خرد و اهل علم مقبول افتد، می‌توانم گفت که تاریخ نگارش این مقاله مطابقت خواهد کرد با اوایل تاریخ بیداری این مملکت. وحسبى الله و کفى.»

میرزا عباس صراف یزدی پس از این مقدمه، وارد مباحث طبیعی جهت اثبات دیدگاه خود مبنی بر سکون زمین و حرکت خورشید و سایر ستارگان و سیارات می‌شود و قاطعانه گوید:

«ما که قائل بر سکون زمین هستیم و ماه و خورشید و سایر کواکب سیاره را سیار و متحرک می‌دانیم، اولاً این حرکات را با چشم بینای خویش احساس کرده و بعد در مقام امتحان برآمده با میزان فکر مستقیم و محک برهان سنجیده و می‌بینیم که براهین متقنه‌ای که هیچ‌ذی‌حس عاقل نتواند انکار نماید، بر بطلان عقیده‌ی معتقدین به حرکت ارض قائم است. پس یقین می‌کنیم بر سکون زمین»^{۱۲}.

وی این نکته را که اجسامی چون تیر و گلوله پس از پرتاب بدون اعتناء یا تأثیرپذیری از حرکتی که فائیلین به حرکت زمین بدان معتقد هستند، طی طریق نموده و به هدف از پیش تعیین شده اصابت می‌کنند، از جمله دلایل خود در اثبات سکون و عدم حرکت زمین می‌آورد و در این راه گاه با استفاده از صنعت ادبی براعت استهلال مفاهیم مورد نظر خویش را در قالب ادبیات مشروطه‌خواهی بیان می‌کند چنان که می‌گوید:

«پس نتیجه‌ی مقدمات بدیهه‌ی سابق‌الذکر این که هر متحرکی (اعم از این که بر قوه‌ی خود حرکت کند و یا به علل خارجی از قبیل سنگ و تیر و گلوله)^{۱۳} را که می‌تواند ولو به یک

امثال آن را اختراع کنی، باید هر چه می‌گویند تصدیق نمایی. من می‌گفتم خود مخترع گرامافون هم ادعای نبوت نداشته و چنین توقعی را غیر از نبی صاحب معجز احدی از من نمی‌تواند داشت و این اختراعات هم معجزات نیست؛ زیرا که از عالم طبیعت است و ساخته‌ی دست بشر و هر اختراع و اکتشافی در ابتدا حیرت‌بخش بی‌خبران بوده ولی موجب ایمان باخردان.

و از این‌گونه گفت‌وگو باهم می‌داشتیم تا شب گذشت و آن‌ها رفتند و من در این فکر مانده می‌گفتم که چرا حسن قبول من کم شده و سوءظنم زیاد؟ چه شده که بعضی به اعجاز برخی از اروپائیان تصدیق کرده و آن‌ها را مخبر صادق می‌دانند و من هر وقت آن‌ها را دیده یا کلماتشان را شنیده به خیال ساحر و افسون می‌افتم. چرا بعضی ایشان را خضری خجسته طریق سعادت میدانند و من از غول بیابان هلاک می‌ترسم. چه باعث شده که پاره‌ای آن‌ها را آزادی‌بخش و نجات [ص ۱۷] دهنده می‌نامند و من در این اسم‌ها معنی بندگی و اسارت می‌یابم، بهتر آن است که در همین موضوع فکر کرده از تردید خارج شوم و به تحقیق پرداخته حقیقت را کشف نمایم.

لهذا چند جلسه‌ی دیگر با این اشخاص گفت‌وگو کرده، دیدم حالا که من در مقام استدلال برآمده برهان جوی می‌کنم یک-باره طفره زده می‌گویند ما دلایل مدعی را نمی‌دانیم؛ ولی البته خودهاشان دلیل دارند و چگونه می‌شود امری را که تمام اهل دنیا و حکمای عصر قبول کرده‌اند، غلط و خطا باشد. من می‌دیدم که این حرف خیلی لغو و بچه‌گانه است به جهت آن که خودشان می‌گویند که چند هزار سال اهالی دنیا و آن همه فلاسفه و حکما باور داشتند چیزی را که یک وقت یک نفر به خطای آن‌ها برخورد و متدرجا عقیده او قائم‌مقام عقیده‌ی آنان گردیده است.

پس به هیچ وجه اعتمادی به قول این مردم و حکمایشان نیست و خودم باید مطلب را به طور تحقیق بفهمم و در اعتقاد نفهمیده تقلید نکنم. زیرا که مسئول وجدان و فهم خودم هستم و چون از بیانات این اشخاص چیزی معلوم نمی‌شد، گفتم بهتر آن است که کتب آن‌ها را به دست آورده اگر [ص ۱۸] دلیلی بر اثبات مدعی ذکر کرده باشند، بدانم.



لحظه از زمین بلند شده و از تبعیت حرکت منظمه‌ی فرماندهی زمین و حرکات نظامی نقاط و خطوط عساکر بی‌شمار هوای تابعش که به یک جهت معینه روآورده و در حرکت‌اند خارج گشته و پرده‌ی ناموس و نظم هوا را از هم دریده چه به اراده و فرمان سلطان وجدان خود خویشتن را آزاد کرده باشد و چه به تعلیمات ارادی صاحبان فکر و وجدان از حزب آزادی‌طلبان شده در برابر سلطان زمین و سپاه هوایش طغیان ورزیده با کمال بی‌اعتنائی و آزادی در تمام جهات یکسان و بلامانع حرکت و طی مسافت نموده خود را به مقصود و منظور خویش واصل ساخته آرام گیرد، کما این که طیور به قوه‌ی خداداد و میل و اراده‌ی آزاد خود از زمین بلند شده در دریای لشکر هوا شنا نموده به هر سمت و هر جانب که بخواهند بدون آن که به مدافع و مانعی برخورد جولان نموده به نقاط منظوره [ص ۳۸] می‌رسند و اجسام بی‌حرکت و بلااراده و فاقد الشعور را هم که هر چند زمان بر آن‌ها بگذرد، از گورستان افتادگی و سکونت خود برنخاسته و هر قدر لگدگوب آیدگان و روندگان شوند، سربنداشته از تنگنای محنت‌سرای خویش نجنبیده به هیچ وجه تغییر مکان نمی‌دهند. ما آن‌ها را حرکت بخشیده به نقاط مقصود می‌رسانیم و مطلقاً در این حرکات به تعینی از زمین و هوای شفاف که خود را تابع او ساخته در کار نیست.»^{۱۵}

بنابراین از دید میرزا عباس یزدی، کسانی که جز این می‌اندیشند - به ویژه روی سخن وی با اروپائیان و مقلدان داخلی ایشان است - برخلاف اصول عقل و حکمت عمل می‌کنند. خود او این مطلب را چنین ابراز می‌دارد:

«بدون شبهه و بالاتر دید باید به سکون زمین قایل گشته بیش از این حس و فکر خودمان را تسلیم برهم‌زندگان قواعد احساس و تفکر نموده قوای پر بهای خداداد را ضایع و باطل نسازیم.»^{۱۶}

وی نه تنها منکر حرکت وضعی زمین است و استدلال‌ات و مثال‌های مختلفی را در رد آن بیان می‌کند؛ بلکه حرکت انتقالی میرزا عباس یزدی در ضمن به تخطئه‌ی آن دسته از متفکران مسلمان می‌پردازد که به‌زعم او، به تقلید کورکورانه از دانش جدید غرب می‌پردازند و حتی درصدد تطبیق دریافت‌های جدید غربیان با آیات قرآن برمی‌آیند و بر این باور است که ایشان «شاید هم به واسطه‌ی حب بدین و خوف از کشف خطای آیین خویش که آن هم از عدم تفکر و تدبر است خود را به این زحمات و غلطات انداخته باشند».^{۱۷}

کتاب در پایان این بحث، دیگر بار سئوال مقدمه‌ی کتاب را مبنی بر دلایل عظمت و اقتدار اسلام و ایران در گذشته و دلایل خواری و ذلت ایشان در ایام نگارش خود تکرار می‌کند و آنگاه در بررسی موشکافی این مسأله و پاسخ به سئوال مطروحه بحثی تاریخی را باز می‌کند.

مؤلف در حین نگارش خاتمه‌ی این رساله، در اصفهان به سر می‌برده است.^{۲۰} و خود می‌نویسد که چون در این هنگام خبری از رفتار بعضی دونه‌متان که باید مقصودش منورالفکرهای فرنگی - مآب و یا برخی سیاسیون و رجالی که گرایش به سیاست انگلیس داشته‌اند، باشد، مناسب دیده است که در انتهای رساله به مبحث تاریخی مذکور بپردازد.

وی در نگاهی گذرا به جریان تاریخ ایران و اسلام، به صحنه -

میرزا عباس یزدی به تخطئه‌ی آن دسته از متفکران مسلمان می‌پردازد که به‌زعم او، به تقلید کورکورانه از دانش جدید غرب می‌پردازند و حتی درصدد تطبیق دریافت‌های جدید غربیان با آیات قرآن برمی‌آیند.

میرزا عباس یزدی، کسانی که جز این می‌اندیشند - به ویژه روی سخن وی با اروپائیان و مقلدان داخلی ایشان است - برخلاف اصول عقل و حکمت عمل می‌کنند. خود او این مطلب را چنین ابراز می‌دارد:

«بدون شبهه و بالاتر دید باید به سکون زمین قایل گشته بیش از این حس و فکر خودمان را تسلیم برهم‌زندگان قواعد احساس و تفکر نموده قوای پر بهای خداداد را ضایع و باطل نسازیم.»^{۱۶}

وی نه تنها منکر حرکت وضعی زمین است و استدلال‌ات و مثال‌های مختلفی را در رد آن بیان می‌کند؛ بلکه حرکت انتقالی



چنان که گوید:

«اگر در ایام گذشته اولاً یک نفر مصدر این قبیل افعال شده و اتصالاً اطراف خود را روشن و بیدار ساخته، در دایره‌ی روشنی و بیداری داخل نموده ناجی ملت می‌شدند، امروز ممکن است این روح را در ابدان افراد دمیده جمعیت‌ها دست به هم داده و به قوت مشورت و قدرت اجتماع، مظهر این خوارق عادت یا امور عادیه شده ملت و مملکت خود را از مهلکه نجات داده از ذلت و مسکنت رهاییده برخوردار و بزرگوار سازند.»^{۳۳}

وی برای این منظور توصیه‌هایی به هموطنان ایرانی خویش می‌کند. تاسی به قوای معنوی جامعه‌ی ایران، نخستین راه و عامل مؤثری است که او برای احیای شوکت پیشین توصیه می‌کند و بر آن پای می‌فشرد و دیگر آن که هموطنان خویش را به هوشیاری در برابر تزویر و فریب‌کاری بیگانگان فرا می‌خواند. او برای این منظور، غرب را به کیمیاگری تشبیه می‌کند که مدعی تبدیل مس به طلاست و از این طریق خلقی را گمراه و مفتون خویش می‌سازد. از این‌رو، وی غرب را به کنایه جناب کیمیاآب می‌نامد.^{۳۴} نیز قائل به آن است که ایشان در مسیر فریب‌کاری بسی جلوتر از کیمیاگران گذشته رفته‌اند چنان که در این باب می‌گوید:

«همان‌طور که در عصر حاضر ظواهر امور تغییر کرده علم فریب و گمراهی و صنعت درندگی و آدم‌خواری هم ترقی کرده است و ما را به دانه‌های ندیده و دام‌های تازه و اشکال نوظهور فریب داده نابودمان می‌سازند و چون به کمال تعمق ملاحظه کنیم، می‌دانیم که نسبت فی‌مابین اتفاق نکرده است. یعنی اگر در سابق کشتی بخار و راه‌آهن و تلگراف و تلفون و قوه‌ی برقی و عکس فوری و مار زمینی (اتومبیل) و مرغ هوایی (ایراوپلان)^{۳۵} نبوده است و می‌بینیم که اکتشافاتی و ترقیاتی از برای نوعی از جنس بشر حاصل شده است، علوم شعبیده و نیرنگ و حیل‌گری هم ترقی کرده است. دروغ‌گویی و آدم‌فروشی و ستمگری و خون‌خواری و خودخواهی و شهوت‌پرستی هم شیوع یافته.»^{۳۶}

از دید وی شیوه‌های تملق و چاپلوسی اهل قلم نسبت به اصحاب قدرت و ثروت نیز تغییر کرده و متناسب به ترقیات زمانه پیشرفت کرده است. به‌زعم وی، اصحاب جراید و روزنامه‌نگاران مدح و مجیز‌خوانی شاعرانه سرابندگانی چون قاننی را ترقی داده و صله‌ی شعر را به آبنویسی روزنامه تبدیل کرده‌اند. و نیز اگر «دود کوره‌ی آن کیمیاگران قدیم فقط بعضی خانه‌ها را تاریک می‌کرد، اما امروز بیشتر افق آسیا و آفریقا به انضمام امریکه فقرا و رنجبرهای اروپا و امریکا از دود آتش کارخانجات این کیمیاگرهای عصر ترقی و تمدن ویران و تاریک است.»^{۳۷}

میرزا عباس صراف یزدی برحسب آن که خود از طبقه‌ی تجار است، معلومات وسیعی از اوضاع و احوال تجاری جهان و واقعیات حاکم بر آن داشته است و قسمتی از کتاب خویش را به همین

هایی چون طرز سلوک مغیره بن شعبه با ایرانیان در هنگامی که از سوی سعد وقاص سردار مسلمانان در جنگ قادسیه به عنوان رسول نزد ایشان رفته بود و با بی‌اعتنایی به زرق برق دستگاهشان پیام خویش را ابراز می‌دارد و خوفی در دلشان می‌اندازد و نیز ماجرای مواجهه‌ی یعقوب لیث با رسول خلیفه عباسی پس از نبرد دیر عاقول اشاره می‌کند و از آنان به عنوان مردان بزرگ و دلاوری یاد می‌نماید که با ایمان و شجاعت خویش و به دور از محافظه‌کاری و ملاحظات سیاسی و دنیوی کارهای بزرگی را رقم می‌زنند. چنان که گوید:

«خوب فکر کنید که اگر مغیره‌ابن شعبه مثل بعضی سفرای زمان ما بود و درس پولیتیک خوانده آداب و رسوم می‌دانست، آیا نایبست چشم طمع به زیب و زیور و جاه و جلال دربار شهریار عجم دوخته از شعشعه‌ی تخت و تاج خسروی خیره گشته عاقلانه به رعایت حزم و احتیاط پرداخته برای خوشامد پادشاه به خاک افتد.»^{۳۸} یا در وصف یعقوب لیث گوید که تمام سلسله‌های پادشاهی که بعد از روبرویی یعقوب لیث باخلیفه‌ی عباسی در ایران پدید آمدند، «تمام شاخه‌های آن درخت مبارکند که از سینه آن مرد دل‌آگاه سربرزده این مملکت را در زیر سایه‌ی خود نگهداشته است.»^{۳۹}

میرزا عباس یزدی امیدوار است که باز در روزگار وی، مردانی باحزم و اراده بدون آن که شیفتگی یا رعبی از بیگانه در دل داشته باشند، با تکیه بر ظرفیت پربار معنویت ایران ظهور کنند و به ناسامانی‌های ایران و ایرانیان خاتمه دهند. او حتی معتقد است که در روزگار وی، با توجه به استقرار نظام مشروطه، امکان ظهور افراد مستعد بیشتری برای نجات وطن مهیا شده است



عوامل عمده‌ی استیلا و غنای مادی غرب و فقر فزاینده‌ی جوامع تحت ستم بوده است و او در این راستا می‌اندیشد که همه‌ی سازوکار تجارت نوین جهانی در تسهیل همین هدف بوده است. چنان که تلویحا رواج اسکناس به جای مسکوک طلا یا نقره را در تشدید این حالت مؤثر می‌داند و گوید:

«معنی پول امروز و وجود طلا و نقره‌ی این زمان به حکم کیمیاگری و علم قرطاس بسته به میل و اراده‌ی یک عده‌ای است که هر چه بگویند شو می‌شود. اگر گفتند یک تومان یک تومان است. اگر بفرمایند یک لیره یک لیره است. اگر بگویند یک منات یک منات است و همین طور مراتب عدد را بالا برده و تا هر کجا که می‌خواهی برشمر.»^{۳۸}

در پایان کتاب، میرزا عباس صراف به طرح این سؤال می‌پردازد که حال در روزگار استقرار مشروطه که دیگر از سلطنت مطلقه خبری نیست و شاه و نایب السلطنه فاقد اختیارات مطلقه هستند، مسئولیت مشکلات و نابسامانی‌های ایران را چه کسی باید به گردن گیرد؟

پاسخی که وی بدین پرسش می‌دهد آن است که جامعه‌ی ایران از اساس مشروطه و نهاد مجلس شورا، تنها به اخذ اسامی و ظواهری بسنده کرده است و از درک مفاهیم اصلی و عمل به آن‌ها غافل مانده است. اما آن‌چه که وی در مقام پاسخ به معضلات جامعه‌ی ایران، حتی در سال‌های پس از استقرار نظام مشروطه، ارائه می‌کند؛ پیش از آن که ناظر بر دلایل عدم تحقق مطالبات ملی از انقلاب مشروطه باشد، مربوط به عامل اصلی انحطاط ایران در عصر قاجار خواه پیش از مشروطه و خواه پس از مشروطه است که بر حسب تبیین وی موضوع کاملاً جنبه-ای مذهبی می‌یابد. از دید وی دوری از تعالیم و معارف اصیل اسلامی، به‌ویژه سنت حسنه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ریشه‌ی اصلی معضلات و ناکامی‌های ایران عصر قاجار است.^{۳۹} یعنی همان چیزی که فرهنگ و تمدن مادی و سوداگر غرب به نام اشاعه‌ی آزادی و در قالب واژگون ساختن ارزش‌ها، به نفع و طرد آن پرداخته است.^{۴۰} در واقع میرزا عباس یزدی بنای آن را دارد که نشان دهد در صورت التزام جامعه به تعالیم اسلامی، به ویژه امر به معروف و نهی از منکر، همه‌ی آحاد جامعه فراخواندن یکدیگر را ولو صاحبان قدرت چون شخص شاه را به سوی راستی و درستی و عدم ارتکاب مناهای چون ستم و جفای در حق خلق و نیز پذیرا شدن آن را بر خود فرض دانسته و همین مؤثرترین ابزار برای هدایت و سلامت جامعه می‌بود. و با این حساب لابد جامعه از برپایی انقلاب مشروطه نیز برای رفع استبداد مستغنی می‌گردید.

از نظرگاه وی، مفهوم امر به معروف و نهی از منکر نه تنها در معارف اسلامی، بلکه در لایه‌های مختلف فرهنگ ایرانی نیز جاری و ساری بوده است و در نگاه او به عنوان یک ایرانی

بحث اختصاص داده است. منتهی در این‌جا نیز همان ادبیات مبتنی بر اندیشه‌ی استیلا و چپاولگری اغنیاء نسبت به ضعف و تضاعف و پیشرفت آن در قیاس با گذشته را در پیش می‌گیرد. وی حتی در این راه توجه به منابع مکتوب را از نظر دور نداشته و از جمله به سیاحت‌نامه‌ی یکی از سیاحان فرانسوی در اواسط عهد صفوی استناد می‌کند که می‌تواند بیانگر آشنایی او با زبان فرانسه نیز باشد.^{۴۱} وی در ارزیابی خود از احوال نظام تجاری روزگارش می‌نویسد:

«اگر ما بخواهیم کاملاً ترقیات تجارت این عصر را بگوئیم، دفتر دیگری لازم است. همین قدر به طور اختصار و وجه انصاف می‌گوئیم راست می‌گویند کسانی که می‌گویند عصر عصر تجارت است یعنی کارخانجاتی که کشتی زره‌پوش و توپ‌های مسلسل و تفنگ‌های جدیدالاختراع می‌سازند، کارگر تجارند. سربازها و سواره‌ها و توپچی‌هایی که در میدان مشق به حرکات نظامی ورزش کرده و در روز جنگ سیل‌ها از خون خود و دیگران جاری می‌سازند، جان‌ناران تجارند. وزراء و امراء و صاحب‌منصبان بری و بحری که نشان‌های افتخار و علامات شجاعت و بهادری را بر سر و پیکر خود می‌زنند، مأمورین حفظ طرق و وصل و ایصال مال التجاره‌ی تجارند. حکما و مقننین و شعرای این زمان که کتاب‌ها در تعیین حقوق و تحدید حدود نوشته و از نظم و نثر خود داستان‌ها سروده‌اند، قضات و وکلای مرافعات و محاکمات و مداحین محسنات تجارند.»^{۴۲}

هم‌چنین از زاویه‌ی نگاه صراف یزدی وسعت بی حد و حصر دایره‌ی آزادی و برابری آدمیان در فرهنگ و سیاست غرب به انحطاط و زوال اخلاق و معنویت انجامیده است و شرایطی را پدید آورده که مصداق بیت زیر است:

ظواهرش چون گور کافر پر حلل

باطنش قهر خدا عزوجل^{۴۳}

وی در ادامه‌ی بحث اقتصادی و تجاری خود، به ستایش از فرهنگ کار و تولید و رفع حوائج انسانی از طریق داد و ستد سالم و سازنده می‌پردازد و این که ارزش و قیمت خدمت یا کالای افراد باید بر اساس میزان دانش، مهارت و وقتی باشد که صرف تولید آن و یا تحصیل آن مهارت کرده‌اند. در این قسمت او نمونه‌هایی از میزان اجرت اصناف مختلف و جایگاه اجتماعی آنان را به دست می‌دهد که به لحاظ تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران درخور توجه است. هم‌چنین اشاره به برخی از اشکال تجارت خارجی ایران در آن روزگار از جمله تجارت تریاک با چین از دیگر فواید تاریخی این بخش از کتاب است.

صاحب کتاب در حقیقت این نکته را مقدمه‌ای قرار می‌دهد تا به ارزش اقتصادی و معنوی کار و مهارت و از سوی دیگر مضار فرهنگ رباخواری اشاره کند. زیرا از دید او رباخواری و تنزیل پول از شاخص‌های اصلی نظام تجاری نوین روزگار وی بوده که از

دسته‌بندی‌ای که میرزا عباس یزدی از جامعه‌ی ایران در مواجهه با مشروطیت از بدو آن تا زمان تألیف آفتاب و زمین در نظر دارد بیشتر بر طبقه‌ی روحانیان و متشرعان اشمال دارد که خود از گرایش وی به این قشر اجتماعی حکایت دارد.

عاشق وطن، شاهنامه‌ی حکیم و فرزانه‌ی طوس، فردوسی برجسته‌ترین مأخذ چنین فرهنگ و باوری است چنان که از قول شاهنامه گوید:

نخواهیم از این تخمه بر تخت کس

ز ظلمت به یزدان پناهیم و بس

و نیز:

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت این فرهی

توداد و دهش کن، فریدون تویی^{۳۴}

میرزا عباس یزدی در تکمیل بحث خود هم‌چنین با این تصور که سراسر تاریخ ایران تا پیش از برپایی مشروطه، مشحون از نظام‌های سلطنتی خودکامه و ستمگر که ناشی از خوی و عادت ایرانیان به استبدادپذیری بوده به معارضه پرداخته و آن را در حق مردمان متمدن و فرزانه‌پرور ایران، فکری سخیف و جفایی بزرگ می‌شمرد. او در حقیقت با تکیه بر معرفت تاریخی خویش و اشراف بر ادوار و مقاطع مشعشع تاریخ ایران، پدیداری چنین روزگاران پر بار و درخشانی را که بعضاً همراه با رفاه و آسایش کافه‌ی خلاقیت ایران بوده است، بدون حضور فرمانروایان لایق، زیرک، درستکار و رعیت‌نواز و مردمانی بیدار، کوشا و برخوردار از سجایای اخلاقی و بضاعت معنوی سرشار محال می‌داند. و به عکس ادوار زوال و انحطاط ایران را ناشی از غفلت، سوء اخلاق و فریب‌خواری دانسته که آن هم تعلق به قوم و زمان و مکان خاصی ندارد. و این شرایط در هر سرزمین و برای هر قومی ممکن است پدید آید.

بنابراین از دید او همین شرایط دوری از اخلاق و معنویت و فریفتگی در برابر بیگانگان در فضای جامعه‌ی ایران حاکم بوده و معضلات و نابسامانی‌های بسیاری را باعث آمده است و به رغم وقوع انقلاب مشروطیت، چون به جای توجه به معانی به الفاظ قناعت کرده‌ایم و تحولی اساسی در روحیاتمان عارض نشده،

مشکلات کمافی‌السابق به قوت خود باقی است.

صراف یزدی این باور را که گذشت روزگار آثار مثبت مشروطه را هویدا و آن را چون مشروطیت ششصد ساله‌ی انگلستان تثبیت خواهد نمود، نمی‌پذیرد و عمده‌ی خطا را از همین باور می‌داند «زیرا که مرور زمان باعث نُضج و نمو و ترقی و کمال مواد حیه می‌شود و نه میته»^{۳۵}.

با این تفاسیل، او عمیقاً نگران آینده‌ی ایران و مشروطیت نخواستگی آن است و می‌نویسد: «حالا باید به خود آمده فکر و ملاحظه نمود که از ابتدای مشروطیت چه شده و چه کرده‌ایم و چه داریم و به کجا می‌رویم و مرور زمان با ما چه خواهد کرد و اگر خدای نخواستگه حال بر این منوال باشد، استقبال ما چه حالتی خواهد داشت»^{۳۶}.

دسته‌بندی‌ای که میرزا عباس یزدی از جامعه‌ی ایران در مواجهه با مشروطیت از بدو آن تا زمان تألیف آفتاب و زمین در نظر دارد (هشت سال را در بر می‌گیرد)، بیشتر در مورد طبقه‌ی روحانیان و متشرعان اشمال دارد. که خود از گرایش وی به این قشر اجتماعی حکایت دارد. و متقابلاً بیانگر این نکته هم هست که دیدگاه‌های وی در این کتاب حامل بخش مهمی از نظریات و نیز مطالبات نافرجام طیف روحانی و متشرع هواخواه انقلاب مشروطه می‌تواند بود.

دو گروه در این دسته‌بندی یکی اقلیتی هستند که آشکارا به دفاع از اساس مشروطه پرداخته و با در نظر داشتن ملاحظات شرعی به نگارش رسائلی در این باب و وضع احکام آن پرداختند و دیگر دسته‌ای که به سبب عدم اعتماد به نیات واقعی مشروطه-خواهان، گو این که باطناً با اساس مشروطه هم موافق بودند، اما در عمل در مورد آن سکوت اختیار کردند.

میرزا عباس یزدی دسته‌ی نخست را که باید در قالب آن بزرگانی چون میرزای نائینی و آخوند خراسانی را مد نظر داشته باشد، شایسته‌ی تقدیر می‌نامد و به عکس آن به شماتت دسته دوم می‌پردازد. زیرا از دید وی ایشان با سکوتشان موجبات سوء استفاده‌ی مستبدان و حامیان نظام پیش از مشروطه را فراهم آوردند. هرچند وی بر این که برخی مشروطه‌خواهان خیالات و مقاصد دیگری را تعقیب می‌کردند، تلویحاً صحنه می‌نهد.

وی در این قسمت به ذکر نکاتی می‌پردازد که حاوی اجزای مهمی از آمال و مطالبات او از مشروطیت و نیز انتقادات وی از روند چند ساله‌ی آن تا زمان نگارش این رساله است. چنان که ظاهراً در واکنش نسبت به تدوین قوانین نظام مشروطه بر اساس نظامات فرانسسه و بلژیک می‌نویسد: «و این هم اشتباه نشود که تقلید از مشروطیت منافی اصل مشورت و تعقل و تبادل افکار است و چون هر مملکت و ملتی را دین و مذهب و عادات و آداب و احتیاجات و منافع علی‌حده است، نمی‌توان قوانین مشروطه را کلاً و بدون شور اخذ رأی و ملاحظات فوق‌الذکر از مملکتی دیگر تقلید و اخذ کرد»^{۳۷} و دیگر آن که رخنه‌ی مستبدین و بیگانگان در بساط مشروطه



در تبیین مباحث کتاب از کف نداده است. هر چند در برخی موارد به دلیل استفاده از پیش فرض‌ها و داده‌های علمی ناقص به خطا رفته است. آن چنان که در مورد تصور سکون زمین و عدم حرکت آن مرتکب شده است.

آگاهی وی از زمانه‌اش و شرایط موجود در فضای جهانی بالنسبه خوب و با توجه به پایگاه اجتماعی‌اش به عنوان یک صراف و کسبه‌ی بازار در خور ستایش است. او انسان وارسته و مصممی است که از سر عشق وطن، ایران و درد دین‌مداری و شریعت‌مآبی در پی اصلاح امور مملکت و هم‌وطنان خویش است و آرزوی آن را در سر می‌پروراند.

باعث خرابی آن گردید و موجبات دلسردی و روی‌گردانی مردم را از آن فراهم آورد.

از نظر وی مستبدین و بیگانگان از هوشیاری و بیداری ایرانیان ممانعت به عمل می‌آورند «چون که می‌دانند که اگر ایرانی بیدار شود و بداند گمشده‌ی او چیست و در جیب کیست همان روز روز رستاخیز این دزدان و خائنین خواهد بود و ما وعده می‌دهیم که با همه‌ی این اشتباه‌کاری‌ها و مشکل‌تراشی‌ها چنین روزی را درک نمایند»^{۳۸}.

نتیجه

با توجه به تفصیل مذکور، به نظر می‌رسد که رساله‌ی آفتاب و زمین میرزا عباس صراف یزدی در حقیقت شکواییه و دادخواستی نسبت به عدم تحقق انتظارات و مطالبات طیف بزرگی از مشروطه-خواهان از انقلاب مزبور است که عمدتاً از میان اقشار روحانی و برخی اصناف بازاری بودند. میرزا عباس صراف یزدی خود از افراد قشر اخیر بوده است. بدیهی است که ایشان نظام مشورتی و عادلانه‌ی مبتنی بر متن فرهنگ بومی ایران را، به ویژه با اتکا به شریعت اسلامی و مکتب تشیع خواستار بودند. حضور طیفی از منتفعان شرایط پیش از انقلاب مشروطه در نظام مشروطیت و نیز رجال و اندیشمندان متمایل به فرهنگ و تمدن غرب که سرانجام ابتکار عمل در نظام مشروطه را در دست گرفتند، نارضایتی و دلسردی مشروطه‌طلبان مشروعه‌خواهی چون میرزا عباس یزدی را موجب گردید که به روشنی ابعاد این ناخرسندی در رساله‌ی آفتاب و زمین انعکاس یافته است.

ناخرسندی مزبور به طرز ملموسی در رساله‌ی آفتاب و زمین خود را در قالب بی‌اعتمادی و بدگمانی عمیق نسبت به دو نیروی سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد. نخست عوامل نظام استبدادی دولت قاجار و دیگر جهان غرب و عوامل و پایه‌گذاران تمدن جدید که با نوآوری‌ها و دخل و تصرفات خویش در نظام طبیعی حیات آرام و هم‌سو با طبیعت، جوامع سنتی و ریشه‌داری چون ایران را به مخاطره انداخته و تشویش بسیاری را به ذهن ایشان راه داده است. و حال دل‌بستگان به حفظ نظام سنتی را به واکنش و چاره‌جویی واداشته است.

میرزا عباس صراف به نوبه‌ی خود دست به تدوین رساله‌ی آفتاب و زمین زده است. انگیزه و مبنایی که وی در تألیف کتابش قرار داده است، یعنی احراز سکون زمین به جای الگوی گردش زمین که در آن ایام در پرتو پیشرفت‌های علمی غرب بیش از پیش جهان‌گیر می‌شد، هر چند امروزه دیگر محلی از اعراب ندارد و خواه ناخواه دیگر جوانب کتاب وی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ اما به برخی ارزش‌های آسیب‌شناسی او از انقلاب مشروطه خللی وارد نمی‌کند. با وجود آن که در جای جای کتاب احساسات شورانگیز مذهبی و وطنی موج می‌زند؛ اما او مدار عقلانیت و علت‌جویی را

پی‌نوشت:

1. www.aghazoz.org.ir/showbookdetail.aspx?bookid=23372-16k
۲. کمان از متن است.
۳. اعداد قلاب بیانگر شماره صفحه متن کتاب است.
۴. اصل: دوچار
۵. مقصود سلاطین قاجار است.
۶. کمان از متن است.
۷. کمان از متن است.
۸. مقصود سلسله قاجار است.
۹. مطلب داخل کمان از اصل متن است.
۱۰. اصل: خوردسال
۱۱. اصل: ولان
۱۲. کمان از خود متن است.
۱۳. میرزا عباس صراف یزدی، آفتاب و زمین، ص ۲۴.
۱۴. کمان از خود متن است.
۱۵. میرزا عباس صراف یزدی، آفتاب و زمین، ص ۳۸ و ۳۹.
۱۶. همان، ص ۴۱.
۱۷. همان، ص ۶۳.
۱۸. همان، ص ۶۵.
۱۹. همان، ص ۶۶.
۲۰. همان، ص ۶۹.
۲۱. همان، ص ۷۷.
۲۲. همان، ص ۷۳.
۲۳. همان، ص ۸۳.
۲۴. همان، ص ۱۰۶.
۲۵. مطالب داخل کمان در ترجمه مارزمینی و مرغ هوایی از متن است
۲۶. همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
۲۷. همان، ص ۱۱۶.
۲۸. همان، ص ۱۲۲.
۲۹. همان، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.
۳۰. همان، ص ۱۲۴.
۳۱. همان، ص ۱۴۹.
۳۲. همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.
۳۳. همان، ص ۱۵۲.
۳۴. همان، ص ۱۶۰.
۳۵. همان، ص ۱۶۹.
۳۶. همان، ص ۱۷۰.
۳۷. همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
۳۸. همان، ص ۱۷۶.